

بازتاب

جوابیه و تکذیبیه رسمی شرکت نفت بندرعباس در رابطه با مطلب منتشرشده در «شرق»

در پی انتشار مطلبی با عنوان «فیش نجومی در پالایشگاه نفت بندرعباس» در آن روزنامه، بدین وسیله جهت تئویر افکار عمومی و صیانت از اعتبار سازمانی، توضیحات زیر ارائه می‌گردد:

۱. ادعای مطرح‌شده مبنی بر «پرداخت حدود ۱۲ میلیارد تومان به مدیرعامل و پنج مدیر ارشد در شش ماه، بدون لحاظ کارانهٔ تولید» بر مبنای اسناد مجعول بوده، فاقد صحت می‌باشد و قویا تکذیب می‌شود. لازم به ذکر است که پیگیری قضائی درخصوص این اسناد جعلی پیش‌تر صورت گرفته است.

۲. کلیه پرداخت‌های مربوط به حقوق و مزایای مدیران و کارکنان این شرکت، در چارچوب الزامات قانونی و ضوابط سازمان بورس انجام می‌پذیرد.

۳. شرکت پالایش نفت بندرعباس به‌عنوان یکی از شرکت‌های بزرگ پالایشی کشور، خود را متعهد به رعایت اصول شفافیت، پاسخ‌گویی و پایدندی به ضوابط حاکمیت شرکی می‌داند و هرگونه پرداخت خارج از چارچوب قانونی را مردود می‌شمارد.

روابط عمومی و امور بین‌الملل، شرکت پالایش نفت بندرعباس

خبر

معاون اجرائی رئیس جمهور؛ دانشگاه‌ها باید به سمت حل مسائل جامعه و تولید ثروت حرکت کنند

معاون اجرایی رئیس جمهور با تاکید بر ضرورت تحول در کارکرد دانشگاه‌ها، خواستار حرکت این مراکز علمی به سمت حل مسائل واقعی جامعه، توسعه پایدار و ایجاد درآمد بر پایه عملکرد شد.
محمدجعفر قائم‌پناه در نشست هیئت امنای دانشگاه رازی کرمانشاه، با اشاره به وضعیت زیرساخت‌ها و شاخص‌های حوزه سلامت در برخی مناطق، اظهار کرد: با وجود برخورداری از فضاهای گسترده دانشگاهی، در برخی شاخص‌ها از جمله نسبت پزشک به جمعیت، وضعیت مطلوبی وجود ندارد. این مسئله نشان می‌دهد توسعه فیزیکی بدون توجه به کارکرد و اثربخشی، نمی‌تواند به‌تنهایی پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد.
معاون اجرایی رئیس جمهور با اشاره به مفهوم «دانشگاه نسل چهارم» افزود: دانشگاه‌ها باید علم و پژوهش خود را در مسیر توسعه پایدار و حل مسائل واقعی کشور به کار بگیرند. تولید مقاله به‌تنهایی کافی نیست و پژوهش زمانی ارزشمند است که بتواند مشکلات جامعه را برطرف کند. او یکی از پیشنهادهای مهم در این زمینه را اصلاح نظام پرداخت در دانشگاه‌ها عنوان کرد و گفت: پرداخت‌ها باید مبتنی بر عملکرد باشد تا اعضای هیئت‌علمی و پژوهشگران برای حل مسائل واقعی و تولید ارزش افزوده انگیزه بیشتری داشته باشند.
در صورت نیاز، اصلاحات قانونی لازم نیز باید انجام شود. معاون اجرایی رئیس جمهور همچنین بر ضرورت حرکت دانشگاه‌ها به سمت تولید ثروت از طریق فعالیت‌های علمی و کاربردی تاکید کرد و افزود: در بسیاری از کشورهای پیشرفته، دانشگاه‌ها از طریق مشارکت در پروژه‌های کشاورزی، صنعتی و فناوری، علاوه بر حل مسائل جامعه، به درآمدزایی نیز دست یافته‌اند و بخشی از این درآمد به دانشگاه بازمی‌گردد.

یادداشت

استرس مزمن واستقبال از جنگ

در این وضعیت، سیستم استرس بدن (از جمله ترشح آدرنالین و کورتیزول) شروع به کار می‌کند و این امر می‌تواند کارکردهای اجرائی قشر پیش‌پیشانی را موقتا تضعیف کند. در نتیجه، فرد احتمال بیشتری دارد که به جای تحلیل منطقی و ارزیابی دقیق موقعیت، واکنشی سریع، دفاعی یا تکانشی نشان دهد. به بیان دقیق‌تر، «رپایش آمیگدال» توصیفی استعاری از حالتی است که در آن فعال‌سازی شدید سیستم هیجانی، کنترل شناختی را کاهش و احتمال واکنش‌های غریزی را افزایش می‌دهد.

جامعه تحت فشار مزمن؛ یک مدل روان‌شناسی اجتماعی

این حقیقت علمی را می‌توانیم در یک مقیاس بزرگ‌تر بررسی کنیم. وقتی یک جامعه برای مدت طولانی در شرایط فشار، نااطمینانی و تهدید ادراک‌شده زندگی می‌کند، استرس مزمن به یک متغیر ساختاری تبدیل می‌شود. در سطح فردی می‌دانیم که استرس مزمن ظرفیت‌های شناختی را تضعیف می‌کند؛ انعطاف‌پذیری ذهنی کاهش می‌یابد، تحمل ابهام کمتر می‌شود و تنظیم هیجانی دشوارتر می‌شود. اگر تعداد زیادی از افراد یک جامعه در چنین وضعیتی باشند، الگوهای مشابهی در سطح جمعی نیز می‌تواند ظاهر شود. یکی از پیامدهای محتمل، ساده‌انگاری مسائل پیچیده است. موضوعات چندلایه به روایت‌های خطی و تقلیل‌گرایانه فروکاسته می‌شوند. دوگانه‌سازی «ما-آنها» افزایش می‌یابد. زیرا ذهن تحت فشار تمایل دارد جهان را به دسته‌های روشن و قابل پیش‌بینی تقسیم کند. در چنین شرایطی، روایت‌های قطعی، مطلق و اقتدارگرایانه جذاب‌تر می‌شوند؛ نه لزوماً به دلیل پذیرش آگاهانه، بلکه به این دلیل که راحتی، اضطراب را موقتا کاهش می‌دهد. در سطح هویت اجتماعی نیز تغییراتی رخ می‌دهد. هویت‌های گروهی سخت‌تر و بسته‌تر می‌شوند. مرزهای درون‌گروه و برون‌گروه برترنگ‌تر می‌شود و تحمل نقد داخلی کاهش می‌یابد. زیرا نقد می‌تواند به‌عنوان تضعیف انجامام در شرایط تهدید تعبیر شود. این واکنش‌ها الزاما محصول تصمیم آگاهانه نیستند؛ بیشتر شبیه نوعی تنظیم بقالمحور جمعی است. تلاشی ناخواه‌گاه برای حفظ ثبات روانی در محیطی ناآمن. اگر این مدل را به جامعه‌ای که مدت‌ها تحت فشار مزمن بوده متمم (Trust Erosion) یا فرسایش اعتماد می‌نامیم، ممکن است با پدیده‌هایی مانند فرسایش اعتماد (Trust Erosion) مواجه شویم. اعتماد بین افراد و نیز اعتماد به نهادها، کاهش می‌یابد. افراد آمادگی بیشتری برای واکنش‌های هیجانی سریع پیدا می‌کنند. زیرا حساسیت به تهدید بالا رفته است. شایعه و اخبار تهدیدآمیز سریع‌تر منتشر می‌شود، چون ذهن جمعی نسبت به خطر بالقوه گوش‌به‌زنگ‌تر است.

در چنین بستری، چرخه‌های خشم جمعی و فرسودگی اجتماعی نیز می‌تواند شکل بگیرد؛ دوره‌هایی از انفجار هیجانی، سپس خستگی، بی‌حسی یا انفعال. این نوسان میان واکنش شدید و خستگی، خود می‌تواند بخشی از سازوکار تطبیقی در شرایط استرس طولانی مدت باشد. فرهنگ، تاریخ، سرمایه اجتماعی، شبکه‌های حمایتی و سطح آموزش جوامع می‌توانند این روندها را تعدیل یا حتی معکوس کنند. اما از منظر روان‌شناسی اجتماعی، استرس مزمن سیاسی می‌تواند الگوهای ایجاد کند که در آن حساسیت به تهدید افزایش می‌یابد. پیچیدگی کمتر تحمل می‌شود و تنظیم هیجانی جمعی دشوارتر می‌شود. جوامع مانند سیستم‌های عصبی اند؛ اگر مدت طولانی در وضعیت هشدار بمانند، فرسوده می‌شوند و تکانه‌های هیجانی آنها رو به فرونی می‌رود. جامعه برای فرار از بار شدید اضطراب به کوتاه‌ترین راه‌ها چنگ می‌زند، به‌خصوص که اگر پیش‌تر راه‌های منطقی و مدنی را آزمایش کرده باشد. سیر تحول سیاسی و اجتماعی ایران در یک دهه گذشته، نمونه‌ای عیان و حتی جذاب برای بررسی علمی دراین‌باره است. مردم، دانشجویان و نخبگان بارها نسبت به تصمیمات دولت‌ها اعتراض داشته و هشدار داده‌اند، اما همگی با نه قاطع مواج شده‌اند. طبق طبیعت انسان، هر گاه شرایط بقا سخت شود، مردم به تکاپویی فراتر از اعتراض کلامی می‌افتند. خشم کوچک واکنش طبیعی انسان به شرایطی است که زندگی و بقای آنها را به خطر می‌اندازد. در این شرایط استرس‌زا، انتظار سکوت و همراهی مردم برای حفظ شرایط موجود، انتظاری غیر منطقی است. اصولا فنولوژی‌زین انسان طوری تکامل یافته که در شرایط بحرانی به نزدیک‌ترین راه‌حل برای فرار از منشا استرس‌زا، چنگ بزند، بی‌آنکه بتواند منطقا عواقب بعدی این راه‌حل را ارزیابی کند. از این رو، از نظر نویسنده استقلال و استمداد از جنگ علیه کشور هرچند بسیار تاسف‌بار و غم‌انگیز است، اما طبق سرشت انسان، طبیعی به نظر می‌رسد. اما پرسش سخت اینجاست: آیا دویاره تعادل به چنین جامعه‌ای بازمی‌گردد؟

عبدالرحمن فتح‌اللهی: در روزها و هفته‌های اخیر، با توجه به تنش‌ها و مذاکرات جاری بین ایران و آمریکا، این تصور رایج شکل گرفته که مناقشه محدود به تهران و واشنگتن است. اما تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که واقعیت امر در سطح کلان‌تر و ساختاری‌تر قابل فهم است و باید در چارچوب معادلات ابرقدرت‌ها بررسی شود. دو گزینه براساخته یعنی «جنگ» یا «توافق تحمیلی» آمریکا بر ایران، درواقع محصولی از رقابت ژئوپلیتیک گسترده میان ایالات متحده و چین است؛ به این معنا که هر تصمیم یا اقدامی در زمینه توافق هسته‌ای، برنامه موشکی یا نفوذ منطقه‌ای، بخشی از یک طراحی کلان آمریکایی است که هدف آن، اعمال فشار بر ایران پیش از تمرکز اصلی بر چین است. تجربه تاریخی نشان داده که ایالات متحده، چه در دولت‌های اوپاما و بایدن و چه در دو دولت ترامپ، همواره پرونده ایران را به‌عنوان اولویت ژئوپلیتیک در منطقه دنبال کرده است، اما در سطح کلان، این پرونده وسیله‌ای برای آماده‌سازی شرایطی بزرگ‌تر و رقابت مستقیم با چین نیز به حساب می‌آید. با ورود به سال ۲۰۲۶، دونالد ترامپ، با توجه به تجربه و سبک مذاکره و چانه‌زنی خود، در تلاش خواهد بود پرونده ایران را هرچه زودتر تعیین

شرق:اسماعیل بشری باور دارد «نایب‌تصور کرد ایران به سطحی از تاثیرگذاری رسیده است که بتواند به‌عنوان بازیگر مستقل، معادلات ابرقدرت‌ها را تعیین کند». به نظر پژوهشگر پیشین مرکز تحقیقات استراتژیک، وضعیت کنونی کشور در دوگانه «جنگ و توافق تحمیلی ترامپ»، نه پدیده‌ای جدید است و نه مختص امروز، بلکه این وضعیت ادامه جایگاه تاریخی ایران است که همواره ذیل معادلات قدرت‌های بزرگ تعریف شده است. به گفته این تحلیلگر ارشد حوزه بین‌الملل، «حتی پیش از انقلاب و در دهه‌های گذشته، ایران عمدتا تابع روندهای کلان منطقه‌ای و جهانی بوده است. بنابراین تحلیل معادلات فعلی باید هم تعاملات با چین و آمریکا و هم مواضع روسیه در سایه جنگ اوکراین در نظر گرفته شود». آنچه در ادامه می‌خوانید، محاصل گپ‌وگفت با اسماعیل بشری است.

-
-
-

ک **جناب بشری با توجه به سال‌ها مطالعات شما درباره تحولات آسیای جنوب شرقی و به‌ویژه چین، آیا می‌توان وضعیت کنونی ایران در دوگانه «جنگ یا توافق تحمیلی ترامپ» را ناشی از تنش‌ها و معادلات کلان میان یکن و واشنگتن دانست، یا باید آن را به‌عنوان منازعه مستقل ایران با آمریکا تحلیل کرد که در چارچوب آن، قدرت‌هایی مانند چین و روسیه نیز تلاش می‌کنند نقش آفرینی کنند؟**

به‌هیچ‌وجه نایب تصور کرد که ایران به سطحی از وزن و تاثیرگذاری رسیده است که بتواند به‌عنوان یک بازیگر مستقل، معادلات ابرقدرت‌ها را تعیین یا نقش آفرینی مؤثر در مواجهه با آنها داشته باشد. وضعیت امروز ما در دوگانه «جنگ و توافق تحمیلی ترامپ» نه پدیده‌ای جدید است و نه منحصر به شرایط کنونی؛ بلکه ادامه‌ای است بر جایگاه تاریخی ایران که همواره ذیل معادلات قدرت‌های بزرگ تعریف شده است. حتی در دهه‌های گذشته و پیش از انقلاب نیز ایران عمدتا به‌عنوان کشوری تاثیرپذیر تابع روندهای کلان منطقه‌ای و جهانی شناخته می‌شده است. امروز هم وضعیت همین‌طور است؛ یعنی ما باید شرایط کنونی کشور را هم در قبال معادلات چین و آمریکا ببینیم و هم شرایط روسیه و ایالات متحده به‌ویژه در سایه جنگ اوکراین.

ک **خب، اگر این‌طور است، آیا در نگاه کلان‌تر، سال ۲۰۲۶ ملادی، سال تعیین تکلیف نهایی ایران خواهد بود؛ به گونه‌ای که ترامپ در دو سال پایانی ریاست جمهوری خویش، تمرکز بر پرونده اصلی و کلان خود، یعنی چین، معطوف خواهد ساخت. حضرت عالی هم معادلات را به این شکل می‌بینید؟**

اصولا ترامپ در پی آن است که پرونده ایران را هرچه زودتر به سرانجام برساند. آن‌گونه که خود مایل است؛ البته باید دید که نظر علنی ترامپ یک توافق حداکثری برای همه موضوعات هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای است؛ یعنی آنچه عنوان می‌کند؛ ایران باید توافق حداکثری را بپذیرد یا خیر؟

ک **خودتان چه برداشتی دارید؟ ترامپ به دنبال توافق جامع و حداکثری است؟**

با توجه به شناختی که از ترامپ به‌عنوان فردی تاجرپیشه و اهل چانه‌زنی داریم، او بالاترین قیمت را به ایران پیشنهاد داده است. با چانه‌زنی پیمس از آن، به توافق مدنظرش برسد. من بر این باورم که ترامپ آمادگی آن را دارد که در برخی مواضع خویش عقب‌نشینی کند، به‌همین دلیل شما می‌بینید که ترامپ در موضوع مذاکره و توافق با ایران بیشتر روی میحث هسته‌ای و عدم دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای مانور می‌دهد. ضمن آنکه اکنون برخی گزارش‌های خبری هم منتشر شده که حتی ترامپ با سطحی از غنی‌سازی نمادین در ایران موافقت کرد. اما این هم‌زمان با ایزرال ناوها، نیروها، سوخت‌رسان‌ها، جنگنده‌ها و بسیاری از تجهیزات و تسلیحات به منطقه است. ولی در نهایت ترامپ به شکلی عمل می‌کند که هیچ رویداد خاصی در ایران یا این منطقه رخ نهد و مجبور نشود وارد درگیری نظامی با ایران شود.

ک **چرا؟**

چون در مواجهه با تحولات اخیر و فضای دوگانه «جنگ یا توافق تحمیلی ترامپ»، واقعیت آن است که هرگونه تحلیل ساده‌انگارانه از مسیر مذاکرات ایران و آمریکا نمی‌تواند همه پیچیدگی‌ها و ملاحظات واقعی را پوشش دهد. ترامپ، با درک ژئوپلیتیک عمیق و اهداف سیاسی خود، نمی‌خواهد ایران را به‌سادگی و در مسیری که ممکن است تهران تصور کند مطلوب است، هدایت کند. همان‌طورکه گفتم، اولویت اصلی واشنگتن درحال‌حاضر، مسئله هسته‌ای ایران است و همه تصمیمات و مذاکراتی که دربراه آن انجام می‌شود، در اتاق‌ها بسته و با جزئیات حساس مطرح می‌شود؛ بنابراین بسیاری از مواضع رسمی یا رسانه‌ای نمایانگر حقیقت کامل نیست.

ک **قدری از موضوع چین دور شدیم که به آن بازمی‌گردیم، اما لازم شد برپرسش حتمی اگر ما محدود به موضوع هسته‌ای هم باشیم، راه توافق بسیار دشوار است؟**

بله، در حوزه هسته‌ای هم نمونه‌های متناقضی مشاهده

تکلیف کند؛ چه از مسیر توافق تحمیلی و چه از طریق تهدید یا اعمال فشار نظامی محدود، چراکه هدف او آن است از ظرفیت حل منازعه ایران برای به‌دست‌آوردن امتیاز سیاسی و تبلیغاتی بهره ببرد و هم‌زمان، دو سال پایانی ریاست‌جمهوری خود (۲۰۲۲ و ۲۰۲۸) را به تمرکز و مهار چین اختصاص دهد. این روند، استمرار اولویت راهبردی آمریکا برای مهار نفوذ و رشد اقتصادی و نظامی یکن است که ریشه در سیاست‌های راهبردی اوپاما و پس از آن ترامپ دارد. به عبارت دیگر، ایران در معادلات جاری نه یک بازیگر مستقل، بلکه یکی از متغیرهای مؤثر در رقابت کلان واشنگتن و یکن است؛ این معنا را می‌دهد که تحلیل صرفا محدود به مناسبات تهران-واشنگتن، بدون لحاظکردن نقش چین و تعادل قوا، ناقص و غیرواقع‌بینانه خواهد بود. نتیجه آنکه هرگونه درک دقیق از مسیر مذاکرات، تنش‌ها یا احتمال جنگ، مستلزم بررسی گسترده‌تر رقابت ابرقدرت‌ها، تعاملات اقتصادی و نظامی و تاثیر این رقابت بر امنیت و سیاست منطقه‌ای ایران است، بنابراین پرونده ایران، در عین اهمیت منطقه‌ای و هسته‌ای، ابزار و نقطه تقابل راهبردی برای مهار چین و تامین اهداف کلان ایالات متحده نیز هست، بنابراین

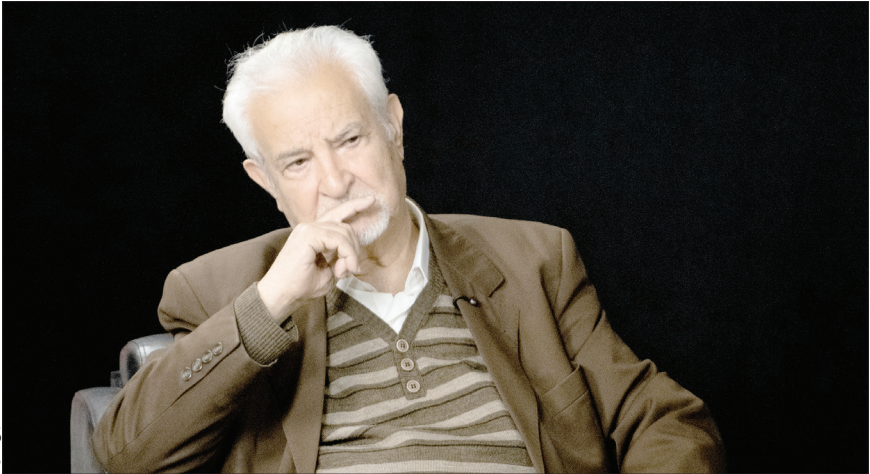
نمی‌توان تحولات جاری را تنها در چارچوب دو کشور تحلیل کرد؛ بلکه باید آن را بخشی از ساختار ژئوپلیتیک جهانی و رقابت ابرقدرت‌ها دانست. اگر بپذیریم که ایران در معادلات جاری بخشی از رقابت کلان چین و آمریکااست، طبیعی است که کشور ما می‌تواند به‌عنوان «زمین سوخته» در منازعات ابرقدرت‌ها دیده شود یا صرفا به‌عنوان یک کارت در بازی ژئوپلیتیک استفاده شود، ضمن آنکه روسیه و چین، هرگاه دستیابی به منافع خود در تنش با آمریکا میسر شود، به سهولت قادرند ایران را در چارچوب معامله یا مصالحه راهبردی خود قرار دهند، بی‌آنکه تعهد بلندمدت به حفظ منافع ایران داشته باشند، بنابراین برای تحلیل عمیق‌تر جایگاه ایران در معادلات جاری ابرقدرت‌ها و بررسی دوگانه برساخته «جنگ یا مذاکره» ترامپ در چارچوب رقابت راهبردی چین و آمریکا، با اسماعیل بشری، پژوهشگر پیشین مرکز تحقیقات استراتژیک، و حامد وفایی، استاد مطالعات چین در دانشگاه تهران، به‌گفت‌وگو نشستیم.ایم تا ارزیابی‌های تخصصی و واقع‌بینانه آنان از موقعیت تهران و نقش احتمالی ایران در معادلات کلان قدرت‌های بزرگ را دریابیم.

تهران در تقاطع منافع ابرقدرت‌ها

تکلیف کند؛ چه از مسیر توافق تحمیلی و چه از طریق تهدید یا اعمال فشار نظامی محدود، چراکه هدف او آن است از ظرفیت حل منازعه ایران برای به‌دست‌آوردن امتیاز سیاسی و تبلیغاتی بهره ببرد و هم‌زمان، دو سال پایانی ریاست‌جمهوری خود (۲۰۲۲ و ۲۰۲۸) را به تمرکز و مهار چین اختصاص دهد. این روند، استمرار اولویت راهبردی آمریکا برای مهار نفوذ و رشد اقتصادی و نظامی یکن است که ریشه در سیاست‌های راهبردی اوپاما و پس از آن ترامپ دارد. به عبارت دیگر، ایران در معادلات جاری نه یک بازیگر مستقل، بلکه یکی از متغیرهای مؤثر در رقابت کلان واشنگتن و یکن است؛ این معنا را می‌دهد که تحلیل صرفا محدود به مناسبات تهران-واشنگتن، بدون لحاظکردن نقش چین و تعادل قوا، ناقص و غیرواقع‌بینانه خواهد بود. نتیجه آنکه هرگونه درک دقیق از مسیر مذاکرات، تنش‌ها یا احتمال جنگ، مستلزم بررسی گسترده‌تر رقابت ابرقدرت‌ها، تعاملات اقتصادی و نظامی و تاثیر این رقابت بر امنیت و سیاست منطقه‌ای ایران است، بنابراین پرونده ایران، در عین اهمیت منطقه‌ای و هسته‌ای، ابزار و نقطه تقابل راهبردی برای مهار چین و تامین اهداف کلان ایالات متحده نیز هست، بنابراین

نمی‌توان تحولات جاری را تنها در چارچوب دو کشور تحلیل کرد؛ بلکه باید آن را بخشی از ساختار ژئوپلیتیک جهانی و رقابت ابرقدرت‌ها دانست. اگر بپذیریم که ایران در معادلات جاری بخشی از رقابت کلان چین و آمریکااست، طبیعی است که کشور ما می‌تواند به‌عنوان «زمین سوخته» در منازعات ابرقدرت‌ها دیده شود یا صرفا به‌عنوان یک کارت در بازی ژئوپلیتیک استفاده شود، ضمن آنکه روسیه و چین، هرگاه دستیابی به منافع خود در تنش با آمریکا میسر شود، به سهولت قادرند ایران را در چارچوب معامله یا مصالحه راهبردی خود قرار دهند، بی‌آنکه تعهد بلندمدت به حفظ منافع ایران داشته باشند، بنابراین برای تحلیل عمیق‌تر جایگاه ایران در معادلات جاری ابرقدرت‌ها و بررسی دوگانه برساخته «جنگ یا مذاکره» ترامپ در چارچوب رقابت راهبردی چین و آمریکا، با اسماعیل بشری، پژوهشگر پیشین مرکز تحقیقات استراتژیک، و حامد وفایی، استاد مطالعات چین در دانشگاه تهران، به‌گفت‌وگو نشستیم.ایم تا ارزیابی‌های تخصصی و واقع‌بینانه آنان از موقعیت تهران و نقش احتمالی ایران در معادلات کلان قدرت‌های بزرگ را دریابیم.

بشری: چین برای نفت ارزان ایران جنگ با آمریکا نمی‌شود



ایران در این معادله باید با دقت و هوشمندی عمل کند؛ هم برای حفظ امنیت و منافع ملی، هم برای جلوگیری از ساده‌انگاری در روابط با قدرت‌های بزرگ و هم برای بهره‌برداری از فرصت‌هایی که ممکن است در این بیچ تاریخی ایجاد شود. تنها با درک دقیق این ابعاد و مدیریت هم‌زمان سیاست دفاعی، اقتصادی و دیپلماتیک است که می‌توان از مسیر دشوار کنونی عبور کرد و به توازن و راهبر مؤثر دست یافت.

ک **بر حوزه تخصصی شما یعنی آسیای جنوب شرقی و به‌ویژه چین تمرکز کنیم. بسیاری بر این باورند که پس از زبایش ماوروو و سلطه آمریکا بر نفت ونزوئلا که بزرگ‌ترین منبع نفتی صادراتی برای چین بود، اکنون ترامپ می‌خواهد وضعیتی مشابه برای ایران رقم بزند، بنابراین اگر یکن اکنون نخواهد جایی در برابر آمریکا بایستد، باید در مرزهای خود مقابل آمریکا بایستد. اگر این خط تحلیلی را بپذیرید، ایران زمین سوخته تنش یکن و واشنگتن خواهد شد؟ اصلا این دیدگاه را قبول دارید؟**

در تحلیل وضعیت ایران در روابط با چین و حتی روسیه نیز، باید واقع‌بین بود و براساس منطق منافع کلان و رفتار راهبردی این کشورها که ابرقدرت هستند، قضاوت کرد، چون نحوه بازی ایران به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای با منطق ابرقدرت‌ها که ملاحظات خاص خود را دارند، کاملا متفاوت است. به‌هیچ‌وجه نمی‌توان از چین به‌عنوان بازیگری که صرفا به دنبال خرید نفت ارزان و تخفیف‌دار از ایران است، انتظار داشت که وارد منازعه مستقیم با آمریکا شود و صرفا براساس موضوع نفت ارزان روی یکن حساب باز کرد. صنعت چین، هرچند به نفت ایران، ونزوئلا و روسیه و دیگر کشورها به‌شدت وابسته است، اما چین درعین‌حال منابع جایگزین کافی دارد؛ عربستان، عراق، قطر، کویت و دیگر تولیدکنندگان قادرند بخش عمده نیاز انرژی یکن را تامین کنند، حتی با قیمت کمی بالاتر. اما چین بر پایه منطق اقتصادی و ثبات کلان، هیچ‌گاه برای صرفه‌کوتاه‌مدت نفت ارزان ایران و ونزوئلا، خود را در مسیر جنگ، آن‌هم جنگ با آمریکا قرار نمی‌دهد.

ک **روسیه هم همین‌طور است؟**

روسیه هم همین‌طور است و نمی‌توان مسکو را هم متحد مطلق تهران دانست. روسیه و شخص پوتین هم‌زمان روابط گرمی با اسرائیل، ایران و آمریکا حفظ می‌کند و بازیگری چندجانبه است؛ پوتین همانند تصور برخی، در چارچوب یک اتحاد مشخص عمل نمی‌کند. دیدارهای اخیر روسیه و چین نیز نشان‌دهنده فاصله و احتیاط متقابل رهبران دو کشور است؛ رفتار شی‌جین‌پنگ و پوتین نمونه‌ای از واقعیت‌های پیچیده تعاملات بین‌المللی است که نشان می‌دهد منافع ملی و اقتصادی، بر روابط ایدئولوژیک اولویت دارد. در نتیجه، فروش نفت با تخفیف به چین نمی‌تواند ایران را در موقعیتی ممتاز با استراتژیک قرار دهد. چین به دنبال تامین پایدار انرژی، حفظ ثبات اقتصادی و امنیت راهبردی خود است و نه ورود به جنگ ترامپ و ایران برای بهره‌برداری کوتاه‌مدت، این منطق بر محدودیت نقش چین در تنش‌های منطقه‌ای تاکید دارد و نشان می‌دهد که رفتار یکن تابع محاسبات اقتصادی و امنیتی است، نه صرفا روابط دوستانه یا تخفیف‌های نفتی ایران. ایران باید این واقعیت را در طراحی سیاست خارجی و استراتژی انرژی خود لحاظ کند تا دچار برداشت‌های خوش‌بینانه و غیرواقعی نشود.

ک **اخیرا گزارش‌هایی منتشر شده که نشان می‌دهد هوایمنماکل باری چینی مکررا محموله‌های سوخت‌موشک به ایران منتقل می‌کند و حتی موضوع فروش موشک، جنگنده و سامانه‌های راداری نیز مطرح شده است. آیا واقعا یکن پس از تجربه جنگ ۱۲ روزه مایل استست چنین اقداماتی انجام دهد؟ آیا این تحرکات نشانه تغییر راهبرد چین و ورود مستقیم آن به حمایت نظامی از ایران است، یا صرفا بخشی از تعاملات سنتی و مستمر میان دو کشور در چارچوب روابط راهبردی و میادلات دفاعی است؟ چگونه می‌توان بین اقدامات نمادین و سیاست‌های عملی چنین تمایز قائل**

شرق

شاد تحلیل واقع‌بینانه‌ای از تعادل قدرت در منطقه ارائه شود؟

ببینید روابط نظامی ایران و چین پدیده‌ای نو ظهور نیست و سابقه‌ای چنددهه‌ای دارد. در طول این سال‌ها، با وجود آنکه همکاری‌های ایران بیشتر به سمت روسیه گرایش پیدا کرده، تعامل با چین همواره ادامه داشته است. برای نمونه، در دوران جنگ تحمیلی ایران، خرید هواپیماهای اف-۷ از چین و همچنین تامین رادار و تجهیزات دیگر نمونه‌هایی از این همکاری‌هاست. این معاملات همواره بخشی از روابط راهبردی و اقتصادی دو کشور بوده و شامل مبادلات نظامی، انرژی و مالی می‌شده؛ ایران نفت خود را می‌فروخته و در مقابل کالا و تجهیزات دریافت می‌کرده است. توزیع محموله‌های نظامی یا فروش تجهیزات دفاعی توسط چین به ایران، از جمله سوخت موشک، جنگنده و سامانه‌های راداری بعد از جنگ ۱۲ روزه، اگر هم صحت داشته باشد، نباید به عنوان نشانه‌ای از ورود چین به جنگ یا تغییر بنیادین راهبرد آن تعبیر شود. واقعیت این است که محدودیت‌های ایران در بازار جهانی خرید اقلام نظامی، شرایطی را ایجاد کرده که چین نقش فروشنده را ایفا کند، چه به صورت آشکار و چه مخفیانه.
بله، روسیه هم همین‌طور است. اصولا ما در وضعیت تحریم تسلیحاتی مجبوریم از هر کشوری که به ما سلاح، ولو سلاح با کیفیت پایین هم بدهد، خرید کنیم. در حالی که می‌دانیم این سلاح‌ها برای نبرد با آمریکا، جنگ با ناوهای آمریکایی و تقابل با جنگنده اف- ۳۵ مناسب نیست. اما به هر حال باید اعتراف کنیم که دست ما برای ایجاد تنوع در فروشنندگان سلاح باز نیست که سراغ اروپا برویم یا آمریکا با چین و روسیه. بنابراین چون روسیه و چین از محدودیت ما خیر دارند، به شکل دیگری در حال تجهیز و تسلیح ما هستند که در قالب منطق رفتاری ابرقدرت‌ها و معادلات بین آنها قابل تحلیل است. این فرایند بیش از هر چیز مبتنی بر منطق اقتصادی و نیاز بازار است تا محاسبات نظامی یا سیاسی. حتی شایعاتی درباره مشارکت چین در مانور هفته گذشته سه‌جانبه ایران، روسیه و چین مطرح شد…

ک **انتفاقی چین در این رزمایش غایب بود؟**

بله. چینی‌ها حاضر نشدند در این رزمایش شرکت کنند.

ک **س چرا روسیه شرکت کرد؟**

ملاحظات روسیه در تعامل با ایران به دلیل شرایط ویژه همکاری اوکراین تفاوت بنیادینی با چین دارد. مسکو در این روزها و هفته‌ها که بحث پایان جنگ اوکراین و تقسیم معادلات قدرت مطرح است، به دنبال حفظ جایگاه بیشتر موازنه قوا در تمامی سطوح است و تلاش می‌کند از کارتن ایران برای کسب امتیاز در پرونده اوکراین بهره‌برداري کند. این رویکرد باعث می‌شود که روسیه حتی به صورت نمادین و در قالب اعزام یک ناو هلیکوپتریسر به مانور با ایران، حضور خود را نشان دهد که این اقدام با استقرار گسترده ناوها و نیروهای آمریکایی در منطقه و مطرح‌شدن زرمزه جنگ با ایران هم‌زمان شده است. البته روسیه با این سیاست، ضمن حفظ حمایت و موازنه خود نسبت به ایران، از ورود مستقیم به تقابل جدی با آمریکا خودداری می‌کند؛ این رویکرد نمونه‌ای از منطق ابرقدرت‌ها در مدیریت منافع و تنش‌هاست. در مقابل، چین جنبین ملاحظاتی ندارد و رویکرد متفاوتی اتخاذ کرده است. یکن، در شرایطی که سایه جنگ ایران دستیابی می‌کند، به هیچ وجه تمایلی به ایجاد اصطکک سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی یا مبادلات نظامی و محدودیت نمادین و تعاملاتش با ایران محدود به جنبه‌های اقتصادی و نمادین است. بدون آنکه خود را درگیر بحران‌های نظامی منطقه‌ای کند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که هر دو کشور بر اساس منافع راهبردی و ملاحظات امنیتی خاص خود عمل می‌کنند؛ روسیه با نگاه به فرصت‌های امتیازگیری در اوکراین و چین با تاکید بر پرهیز از تنش مستقیم با آمریکا و حفظ ثبات مسیرهای ژئواکونومیک و انرژی. نمونه اخیر، مانور سه‌جانبه ایران، روسیه و چین است که با وجود شایعات و گمانه‌زنی‌ها، یکن حاضر نشده باشد تا درگیر تنش‌های منطقه‌ای شود. بنابراین، تجربه تاریخی و تحولات اخیر روشن می‌کند که روابط نظامی ایران و چین، با وجود اهمیت اقتصادی و سیاسی، نمی‌تواند به‌عنوان معیاری برای پیش‌بینی ورود مستقیم یکن در منازعات نظامی تعبیر شود و همیشه باید در چارچوبی واقع‌گرایانه و محدود به سابقه همکاری‌ها تحلیل شود.

ک **گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید**